

# خاستگاه قدرت در اندیشه سیاسی در غرب (با تکیه بر ایلید هومر)

دکتر سید صادق حقیقت - استاد تمام رشته علوم سیاسی در دانشگاه مفید  
مهدی خورشیدی - کارشناس ارشد علوم سیاسی  
محمد خورشیدی - کارشناس ارشد علوم سیاسی

## چکیده:

آثار و سروده‌های تراژدی‌سرای بزرگ یونانی هومر، «ایلید» و «ادیسه»، از شأن و مرتبه‌ای والا در جهان برخوردار است و اثری بنیادی بر تاریخ و تمدن غرب و بویژه اندیشه سیاسی آن گذاشته است. ایلید که در حوزه عام اجتماعی است، دربردارنده داستان جنگهای حماسی و چهره‌های اساطیری است. اندیشمندان ایرانی، ایلید را از دیدگاههای ادبی و تاریخی، هنری و زیبایی شناختی بارها و بارها بررسی کرده‌اند ولی تاکنون کمتر کسی به زوایای پنهان و آشکار اندیشه‌های سیاسی در این اثر پرداخته است. در این نوشتار تلاش شده است با کانون قرار دادن متن ایلید، خاستگاه قدرت در این نخستین مکتوب انسان غربی واکاوی شود. پرسش اصلی در این نوشتار این بود که خاستگاه قدرت در ایلید چیست؟ نگارندگان برآنند که خاستگاه قدرت در ایلید اسطوره است و جهان اساطیری ایلید، بستر رویارویی و کشاکش نرم و بی‌خونریزی و گاهی کشت و کشتار خدایان و انسانهای پرشمار برای دستیابی به قدرت بیشتر است.

## درآمد

از زمانی که سقراط و افلاطون از دیدگاه فلسفی به سیاست پرداختند، «قدرت» همواره در کانون توجه اندیشمندان سیاسی بوده است، هرچند تا سده بیستم آشکارا از واژه قدرت سخن به میان نمی‌آمد. از آنجا که قدرت از مهمترین موضوعاتی است که انسان، جامعه، حکومت و دولت در زمینه‌های گوناگون با آن روبه‌رویند، نیازمند تحلیل و تفسیر درخور خواهد بود. شاید کمتر واژه‌ای مانند قدرت بتوان یافت که تا این اندازه با زندگی انسانها گره خورده باشد.

موضوع قدرت، از آن دست موضوعاتی است که در هر یک از رشته‌های علمی، از زاویه‌ای ویژه به آن پرداخته شده یا چهره ویژه‌ای از آن مورد بحث قرار گرفته است. مفهوم قدرت تا آنجا در سیاست و حقوق ریشه دوانده است که گاه آنرا موضوع و محور اصلی علم سیاست و گاه هدف و غایت آن معرفی کرده‌اند. (اسکندری، ۱۳۸۳: ۵-۱).

در درازنای تاریخ ایران، با اینکه قدرت همواره مایه اشتغال ذهنی اندیشمندان بوده، ولی تا سده بیستم و پیش آمدن جنبش مشروطه‌خواهی، کمتر به‌گونه

روشن به آن پرداخته شده است. از آن هنگام تاکنون نیز اندیشمندان این مرز و بوم بیشتر با ترجمه و تفسیر متونی که در دو سده گذشته در غرب نوشته شده و از دیدگاه غربیان به مقوله قدرت نگریسته‌اند. بیشتر اندیشمندان ایرانی تنها از این دست آثار بهره گرفته‌اند، بی‌آنکه به بن‌مایه این آثار و متونی که گذشتگان برای جوامع غربی به ارث گذاشته بوده‌اند، چندان توجه کنند. از آنرو که اندیشمندان غربی از سقراط و افلاطون تاکنون برای تعاریف و مفهوم‌سازیهای خود از متونی همچون ایلید و ادیسه هومر و آثار دیگر تراژدی‌نویسان مانند آخیلوس و هزیود و... بهره گرفته‌اند، بایسته است که ایرانیان نیز به این متون که ریشه بسیاری از اندیشه‌های نو در آنهاست، توجه ویژه کنند.

ایلید یکی از این متون و نخستین اثر برآمده از ذهن انسان یونانی است و چون در یونان باستان متنی دینی چون تورات و انجیل وجود نداشته، این اثر تا سده‌هایی چند کتاب مقدس همه یونانیان شمرده می‌شده است. ایلید، داستان خشم گجسته و زیانبار آشیل و ستیز او با آگاممنون بر سر قدرت است. آشیل قهرمانی نیمه خداست که بر نظم کهن استوار بر فرمانبری می‌شورد

● موضوع قدرت، از آن دست موضوعاتی است که در هر یک از رشته‌های علمی، از زاویه‌ای ویژه به آن پرداخته شده یا چهره ویژه‌ای از آن مورد بحث قرار گرفته است. مفهوم قدرت تا آنجا در سیاست و حقوق ریشه دوانده است که گاه آنرا موضوع و محور اصلی علم سیاست و گاه هدف و غایت آن معرفی کرده‌اند.

در میان جامعه و شهروندان یونانی آن روزگار به کار گرفته می‌شود. (راسخی لنگرودی، ۱۳۹۲: ۳۲) برای پاسخ دادن به این پرسش که خاستگاه قدرت در ایللیاد چیست، باید به «اسطوره» و تعاریف آن و نیز اسطوره سیاسی بعنوان رکن بنیادین و سازنده اندیشه سیاسی در غرب پرداخت.

#### ۱. اسطوره

در درازنای تاریخ، اسطوره‌ها بارها و بارها در خدمت سیاست بوده‌اند؛ شناخت اسطوره‌ها یکی از بهترین راهها برای پی بردن به راز و ریشه بسیاری از امور از جمله سیاست و عنصر اصلی آن یعنی قدرت است. با بررسی مجموعه‌های اساطیری ملتها، می‌توان به‌علل تاریخی پاگرفتن دولتها، عناصر سازنده آنها، شیوه نگرش مردمان به شهریاران و نخبگان سیاسی، چندوچون سازمانهای سیاسی و ساختارهای اجتماعی و نظام طبقاتی برپا شده در گذر زمان پی برد. اسطوره در همه جوامع وجود داشته است و دارد: «اسطوره‌ها جزء بافت زندگی انسان‌اند بیانگر اعتقادات‌اند، بر رفتار آدمیان اثر می‌گذارند و وجود نهادها، آداب و رسوم و ارزش‌ها را توجیه و تثبیت می‌کنند». (گرانث، هیزل، ۱۳۹۰: ۷)

برخی از اسطوره‌ها در خدمت مقاصد سیاسی رژیمهای گوناگون با ایدئولوژیهای متفاوت و طبقات بالای جوامع بوده‌اند. اسطوره‌ها وضع موجود را استوار می‌کرده و چنین می‌نمایند که شهریاران و روحانیان برای تثبیت جایگاهشان در میان ملتها به اقتدار و مرجعیتی بالاتر از دلایل عقلی نیاز داشته‌اند و از این رو به دامان این مفهوم چنگ زده‌اند. همچنین به نظر می‌رسد که بنیادهای اساطیری از اصلی‌ترین خاستگاههای قدرت در طول تاریخ چند هزار ساله دو تمدن ایران و یونان و بیشتر تمدنهای باستانی بوده است. به سخن دیگر، اساطیر پشتیبان ایدئولوژیک نظام سیاسی حاکم بوده‌اند.

و خود را برخوردار از لیاقت و دلاوری و خردمندی لازم برای فرمانروایی و شایسته‌تر و برتر از آگاممنون می‌داند که زئوس به او چوگان قدرت هدیه کرده است. آشیل نه تنها بر پادشاهش که برگزیده زئوس است می‌شورد، که نبرد بی‌پایان انسان و خدایان را در تمدن غرب درمی‌اندازد. جهان اساطیری ایللیاد هومر، بستر رویایی و ستیز نرم و بی‌خونریزی و گاهی کشت‌و‌کشتار خدایان و انسانهای پرشمار بر سر قدرت بیشتر است.

در جهان اساطیری یونان، از آن رو که قادر مطلق و متعالی وجود ندارد، صدای مطلق و یکتایی هم از آن به‌گوش نمی‌رسد و جهان اساطیری یونان را می‌توان جهان قیل‌وقالهای مداوم و جهان نواحی گوناگون خدایان پرشمار نامید. در آن جهان، با خدایانی بسیار روبه‌رویم که هر یک کارویژه‌ای دارد. در جهان اساطیری، مجمع خدایان المپ را می‌بینیم که کارها را با مشورت و گفتگوهای چندسویه به‌انجام می‌رسانند. این خدایان با بیشتر رفتارهای زئوس خدای خدایان المپ مخالفند و گرچه خود را از ساعقه‌های آتشین و سخت او در امان نمی‌بینند، ولی بی‌پروا، از اجرای فرمانهای او سر باز می‌زنند.

نکته دیگر، این است که در این بستر اساطیری، اندیشه نابود کردن رقیب، حتی دشمنی که دست به توطئه و شورش زده است، وجود ندارد؛ اهریمنی نیست و کارهای اهریمنی هم از خدایان سر می‌زند. (مختاری، ۱۳۶۸: ۱۶۹-۱۶۸)

قهرمانان هومری که شهریاران سرزمینهای گوناگون یونانند، زیر بار سخنان و رفتارهای نادرست شاه نمی‌روند و گاه او را به‌علت ناتوانی و نشان دادن بی‌خردی در کار رهبری، به باد انتقاد می‌گیرند و چه بسا به ریشخندش می‌پردازند. شاه ایللیاد از قدرت مطلق برخوردار نیست. قهرمانان ایللیاد هم مانند خدایانی که در آسمان و کاخهای المپ می‌زیند، یا فرزندان زئوسند یا فرزندان یکی از خدایان یا بغ بانوان در زمین؛ از این رو، گاه بر قدرت شاه می‌شورند و خود را شایسته به دست گرفتن چوگان قدرت شاه شاهان می‌بینند.

بشر در روزگار یونانی‌مآبی، بیش از هر چیز به قدرت می‌اندیشد. در این آیین، جنگی پیوسته میان خدایان و آدمیان برای دستیابی به قدرت و سرانجام چیرگی بر طبیعت و نیروهای زمینی و آسمانی درمی‌گیرد. این شیوه قدرت‌جویانه که یونانیان آشکارا از فرهنگ اساطیری خود آموخته‌اند، بعنوان سنت رایج

جهانی پدیده‌ای نیست که به یک تعریف و تعبیر ساده و محدود بگنجد، و منشا، محتوا، خویشکاری و تطور آن بسادگی شناخته شود». (بهار، ۱۳۹۳: ۳۵۴) «ارائه تعریف کاملی از اسطوره که دربرگیرنده همه مفاهیم آن باشد کار آسانی نیست». (آموزگار، ۱۳۹۱: ۳)

اسطوره مانند بسیاری دیگر از واژه‌ها و مفاهیمی که در علوم انسانی کاربرد دارد، بسیار پیچیده است و می‌توان آنرا از دیدگاه‌های گوناگون تفسیر و تحلیل کرد. باور نیست اثبات‌ناشدنی که تنها به علت جنبه‌های رازآمیز و فوق بشری آن پذیرفته شده است و درستی یا نادرستی آن به پرسش گرفته نشده است. «میث» [اسطوره] تاریخ مقدسی است که حکایت از راز آفرینش می‌کند و منشا ازلی هر آیین، هر پندار و کرداری است که در زمان آغاز اساطیری، یک بار برای همیشه، به وقوع پیوسته و از آن پس به صورت «نمونه» درآمده است؛ یعنی نمونه‌ای که خطمشی انسانها و مراسم آیینی و عبادی آنها را تنظیم می‌کند و به آنها اعتبار می‌بخشد». (شایگان، ۱۳۹۲: ۱۰۳) «اسطوره را باید داستان و سرگذشتی [مینیوی] دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست‌کم بخشی از آن، از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته شده و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستگی دارد». (آموزگار، ۱۳۹۱: ۳).

شماری از اندیشمندان برآنند که اسطوره‌ها با نظام‌های اجتماعی سروکار دارند و توجه‌کننده نظم اجتماعی زمانه‌شان بوده‌اند. «اسطوره‌ها در سراسر جهان توضیح‌دهنده و تقدیس‌کننده چیزهایی هستند از قبیل قواعد و مقررات خویشاوندی و آداب و رسوم ازدواج، فنون شکار، زراعت و دام‌پروری، هنر و جنگ، روش‌های قربانی دادن، حرمت شاهان و سران، تبعیت زنان و بسیاری دیگر از جنبه‌های ساختار اجتماع». (گران، هیزل، ۱۳۹۰: ۱۰) دورکیم و پیروانش برآنند که اسطوره بیان نمادین زیرساختهای اجتماعی و اندیشه مشترک در منابع باستانی و پیش از تاریخ است. از دید دورکیم، اسطوره نظامی است دارای وحدت در عقاید و آدابی که در نزد یک جامعه واحد اخلاقی به نام امت گرد می‌آید، یعنی مجموعه پیروان آن عقاید و آداب. دورکیم بر آن است که اسطوره همچون دین دارای خویشکاری است و نظام اجتماعی روزگار خود را مشروع می‌سازد. به‌زبانی دیگر، ارتباطی نزدیک و

اسطوره در زبانهای اروپایی «میث» خوانده می‌شود که واژه‌ای برگرفته از «موتوس» یونانی، به معنای داستان نیز هست. انگاره‌ای درباره ریشه و بنیاد واژه اسطوره آن است که شاید این واژه از زبان یونانی یا لاتینی به زبان تازی رفته و دگرگون شده واژه یونانی و لاتینی «هیستوریا» باشد که به معنای سخن راست، یا جستجوی راست است. از این واژه، واژه‌های «ایستوار» در فرانسه و «استوری» و هیستوری در انگلیسی به یادگار مانده است. در زبان فارسی گاهی واژه اسطوره را با واژه افسانه برابر نهاده‌اند و واژه افسانه را به جای آن به کار برده‌اند؛ ولی نمی‌توان واژه افسانه را با اسطوره در مفاهیمی که امروز از آن به دست می‌آید و برابر و یکسان با معنای میث است، هم معنا دانست زیرا افسانه داستانها و حکایتهای مردمی است که بر زبانها روان است؛ اما هنوز به گونه‌ای پیکره فرهنگی و سازمان سامان اندیشه‌ای که اسطوره نامیده می‌شود، دگرگون نشده است. (کزازی، ۱۳۹۰: ۴-۲)

## ۲. تعاریف و نظریه‌های کاربردی

در تحلیل اساطیر، نمی‌توان از تعریفی مشخص که پاسخگوی همه پرسشها باشد، بهره گرفت. در تعریف اسطوره باید دید از بررسی اساطیر چه هدفی مدنظر است، و تعریف را بر پایه آن هدف یا هدفها گذاشت چون در زمینه اساطیر و اسطوره‌شناسی تعریف علمی یگانه‌ای وجود ندارد: «...اساطیر با پیچیدگی‌های خود در درون یک فرهنگ و با تنوع خود در سطح فرهنگ‌های

● از آن‌رو که در یونان باستان متنی دینی چون تورات و انجیل وجود نداشته، ایلپاد تا سده‌هایی چند کتاب مقدس همه یونانیان شمرده می‌شده است. جهان اساطیری ایلپاد هومر، بستر رویارویی و ستیز نرم و بی خونریزی و گاهی کشت و کشتار خدایان و انسانهای پرشمار بر سر قدرت بیشتر است.

در جهان اساطیری یونان، از آن‌رو که قادر مطلق و متعالی وجود ندارد، صدای مطلق و یکتایی هم از آن به گوش نمی‌رسد و جهان اساطیری یونان را می‌توان جهان قیل و قالهای مداوم و جهان نواهای گوناگون خدایان پرشمار نامید. در آن جهان، با خدایانی بسیار روبه‌رویم که هر یک کارویژه‌ای دارد.

● در درازنای تاریخ، اسطوره‌ها بارها و بارها در خدمت سیاست بوده‌اند؛ شناخت اسطوره‌ها یکی از بهترین راهها برای پی بردن به راز و ریشه بسیاری از امور از جمله سیاست و عنصر اصلی آن یعنی قدرت است. با بررسی مجموعه‌های اساطیری ملتها، می‌توان به‌علل تاریخی پاگرفتن دولتها، عناصر سازنده آنها، شیوه نگرش مردمان به شهریان و نخبگان سیاسی، چندوچون سازمانهای سیاسی و ساختارهای اجتماعی و نظام طبقاتی برپا شده در گذر زمان پی برد. اسطوره در همه جوامع وجود داشته است و دارد.

اسطوره روایتی است که ضمیر ناخودآگاه انسان هوشمند نخستین، آنرا برای رهایی از فشار ناشناخته‌های هستی و ناآگاهیها بر ذهنش، معنا بخشیدن به زندگیش و رسیدن به آرامش، می‌آفریند. در گذر زمان، این روایت مینوی [آن جهانی]، آیینی و مقدس می‌شود، و سپس به‌دست نظامهای قدرت به‌گونه خودآگاه، سیاسی می‌شود و حکایتی سیاسی را بیان می‌کند که نظام فرمانبری را برای مردمان معنادار می‌کند، به‌قدرت طبقات حاکم بویژه شهریان مشروعیت می‌بخشد و سازمانهای سیاسی، ساختارهای اجتماعی و نظام سلسله‌مراتبی طبقاتی را تبیین، توجیه و تثبیت می‌کند.

#### ۴. جهانبینی هومر

هر اندیشمند که اثری می‌آفریند، پیشفرضهایی درباره داستان هستی دارد که ساختمان اندیشه‌اش را بر آنها استوار می‌کند. هر اندیشه سیاسی نیز بر یک رشته اندیشه‌های ژرفتر عملی و نظری استوار است که می‌توان آنها را شالوده و ریشه‌های آن اندیشه سیاسی به‌شمار آورد. این اندیشه‌های بنیادین که در پاگرفتن و استواری اندیشه‌های سیاسی مفروض مؤثرند، از جهت دوری و نزدیکی به آنها یکسان نیستند، بلکه در سطوح گوناگون و به‌صورت طبقاتی و نردبانی، مستقیم و غیرمستقیم و بی‌واسطه یا با یک یا چند واسطه، بر اندیشه سیاسی مفروض اثر می‌گذارند. (اسکندری، ۱۳۹۳: ۵۵) مبانی جهانبینی، یعنی بنیادهایی که در پاگیری اندیشه‌های سیاسی مؤثرند؛ به‌سخن دیگر، کیفیت اندیشه سیاسی در هر مکتب و مرام، بستگی به‌شناخت و تفسیر و تحلیلی دارد که آن مکتب درباره جهان به‌دست می‌دهد و تنوع آنها می‌تواند در تنوع

ناگسستی میان تجارب دینی و اساطیری یک قوم با حقایق اجتماعی وجود دارد. دورکیم و پیروانش معتقد بودند که تصورات دینی مردمان ابتدایی هیچ نیست مگر معرفهای نمادین نظم اجتماعی. (بهار، پیشین: ۳۵۸-۳۵۹)

#### ۳. اسطوره‌شناسی سیاسی

در سراسر تاریخ، همه قدرتمداران جهان کوشیده‌اند برای توجیه، تثبیت و افزایش قدرت خود، نظامهای نمادین و اساطیری پدید آورند: «این نظامها اساسی بودند و اعمال قدرت سیاسی بر آنها استوار بود و از آنجا که محور اصلی نظام یافتن و تداوم جماعت‌های انسانی از آغاز تا امروز، محوری سیاسی یعنی محوری مبتنی بر اصل نظم و اطاعت بوده است، نظامهای نمادین نیز هر چه بیش از پیش به‌محور سیاسی وابسته شدند». (فکوهی، ۱۳۹۲: ۱۴) اساطیر می‌توانند در بررسی چگونگی پاگرفتن دولتها و نظامهای سیاسی و شیوه نگرش ملتها به سیاست و عنصر اساسی آن یعنی قدرت نیز سودمند افتند. «اسطوره‌شناسی سیاسی در واقع در پی شناخت سازوکارهای ذهنی حاکمیت‌های سیاسی است، شناختی که نمی‌توان آنرا در قالب‌های تنگ زمانی و مکانی محدود کرد. اسطوره‌های سیاسی، از دیدگاه انسان‌شناسی، تداومی منطقی در سراسر تاریخ بشری دارند؛ تداومی که ظهور و تحول اشکال هنری - فناورانه و اساطیری را به‌صورت دائم با اشکال زیستی از یک‌سو و با اشکال سیاسی از سوی دیگر پیوند می‌دهد». (همان: ۱۶-۱۵)

«اسطوره سیاسی، داستان جامعه‌ای سیاسی را روایت می‌کند و در موارد بسیار، گزارش یا داستان موجودیت یا کیفیت تاسیس این جامعه سیاسی در گذشته می‌باشد که حالا بازسازی، اصلاح، تکمیل و نگاهداری از آن ضرورت پیدا کرده است. اسطوره سیاسی در دیگر موارد به‌گونه‌ای از جامعه سیاسی ارتباط می‌یابد که مقرر شده در آینده ایجاد شود و منظور از بیان آن، ترغیب افراد در تسریع ساخت آن است». (عموی، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۱)

تعریف اسطوره در گرو توصیف دقیق و تشخیص درکی سیاسیست که در این پدیده نهفته است و تعاریفی که در بالا آمد به‌علت کم‌توجهی به امر سیاسی و غفلت از ابعاد سیاسی اسطوره، چندان جامع نیست. پس می‌توان اسطوره را این‌گونه نیز تعریف کرد:

اندیشه‌های سیاسی نمود یابد.

#### ۴-۱. خداشناسی هومر

دین در آثار هومر، چندان دینی نیست.<sup>۱</sup> فرق خدایان با انسان این است که خدایان زندگی جاوید دارند و نیروهایی فوق بشری‌اند؛ ولی از دیدگاه اخلاق، درخور ستایش نیستند. دشوار می‌توان پذیرفت که این خدایان در دل بندگان خود چندان ترس و تعبدی پدید آورده باشند. در بخشهایی از آثار هومر، درباره خدایان با گونه‌ای بی‌اعتقادی سخن گفته می‌شود. احساس دینی واقعی و اصیلی که در آثار هومر می‌توان یافت، بیش از آنکه به خدایان المپ مربوط باشد، مربوط به چیزهاییست که بیشتر جنبه وهم دارد... خدایان در آثار هومر، خدایان اشراف پیروزند، نه خدایان مردمانی که برای فراوان ساختن محصول زمینی که شخم می‌کردند دست به اجرای مراسم دینی می‌زدند. (راسل، ۱۳۴۰: ۴۲)

گیلبرت موری می‌گوید: خدایان غالب ملتها مدعی هستند که جهان را خلق کرده‌اند، اما خدایان المپ چنین ادعایی ندارند؛ بیشترین کاری که کرده‌اند این است که جهان را به اشغال خود درآورده‌اند. و تازه پس از تصرف این جهان مگر چه می‌کنند؟ آیا به کار دولت می‌رسند؟ زراعت را رونق می‌بخشند؟ دست به تجارت و صنعت می‌زنند؟ هرگز! چه لزومی دارد به کار شرافتمندانه پردازند؟ برای آنها آسان‌تر است که هزینه‌های زندگیشان را با گرفتن باج و خراج تأمین کنند و مردمی را که از پرداختن خراج سرپیچند به‌ضرب

• برخی از اسطوره‌ها در خدمت مقاصد سیاسی رژیم‌های گوناگون با ایدئولوژیهای متفاوت و طبقات بالای جوامع بوده‌اند. اسطوره‌ها وضع موجود را استوار می‌کرده‌اند و چنین می‌نماید که شهریاران و روحانیان برای تثبیت جایگاهشان در میان ملتها به اقتدار و مرجعیتی بالاتر از دلایل عقلی نیاز داشته‌اند و از این‌رو به دامان این مفهوم چنگ زده‌اند. همچنین به‌نظر می‌رسد که بنیادهای اساطیری از اصلی‌ترین خاستگاههای قدرت در سراسر تاریخ چند هزار ساله دو تمدن ایران و یونان و بیشتر تمدنهای باستانی بوده است. به‌سخن دیگر، اساطیر پشتیبان ایدئولوژیک نظام سیاسی حاکم بوده‌اند.

برق و رعد در هم بکوبند. خدایان المپ خان‌های فاتحند؛ دزدان دریایی‌اند، که بر تخت سلطنت نشسته‌اند. می‌جنگند، مهمانی می‌دهند، بازی می‌کنند، چنگ می‌نوازند، شراب بسیار می‌نوشند، به آهنگ لنگی که خدمتگزار ایشان است قهقهه‌ی رعدآسا می‌زنند، هرگز نمی‌ترسند، مگر از پادشاه خودشان، هرگز دروغ نمی‌گویند مگر در عشق و جنگ... (مختاری، ۱۳۶۸: ۱۶۸-۱۶۹)، و برای همین مواردی که در بالا آورده شد، سقراط و افلاطون بر آن بودند که آثار هومر و هزیود باید منع شود و آموزش داده نشود. ایشان می‌گفتند باید به کودکان چنین آموخت که از خدایان هرگز شرارت سر نمی‌زند، زیرا که خدا صانع همه چیز نیست، بلکه فقط صانع چیزهای خوب است. (راسل، پیشین: ۲۲۸)

#### ۴.۱.۱. تکثر خدایان

نخستین نکته‌ای که درباره خداشناسی هومر می‌توان بر آن انگشت گذاشت، این است که در ایلیاد هومر با گونه‌ای «هنوتیسم» یعنی چند خداآوری و باور به خدایانی شخصی روبه‌رویم که به درجات مختلف دارای مقام ممتازند؛ یگانه‌باوری و توحید معنایی ندارد و نه از خدای یگانه، که از مجمع خدایان المپ سخن می‌رود که در برگزیده خدایان نرینه و خدایان مادینه است. پس نخستین اصل در جهان‌بینی ایلیاد در زمینه خداشناسی، باور به خدایان چندگانه است، نه خدای یگانه. «فرض‌های چند خدایی یا چند روح‌گرایی بر ذهن قدیم یونانی تسلط داشت که می‌توان جزئیات شایان توجه آن را در اشعار هومر مطالعه کرد». (گاتری، ۱۳۷۵: ۷۰) یونانیان قدیم به ارباب انواع و خدایان بیشمار باور داشتند و فکر توحید در میانشان پیدا نشده بود (هومر، نفیسی، ۱۳۸۹: ۳۰). نام شماری از خدایان مجمع المپ در ایلیاد آمده است. خدایان نرینه: ژئوس، هادس، آرس، هفائستوس، پوزئیدون، فوبوس یا آپولون، هرمس، دیونیزوس، نره؛ خدایان مادینه: هرا، آفرودیت، آتنا، دمتر، رئا، کوره و آرتمیسمی.

یونانیان در زمان هومر، به خدایان گوناگونی باور داشتند که آنها را آمیزه‌ای از خدایان آریایی و بومیان یونان می‌دانستند. در این میان ژئوس فرمانروای خدایان یونانی، در جمع خدایان المپ، از اهمیت ویژه برخوردار است. او یکی از معدود خدایان یونانی است که نامش هندواروپایی باقی مانده است و ریشه اسمش پیوند او با آسمانها را نشان می‌دهد. نام او هم خانواده دوناوس

● اسطوره باوریست اثبات‌ناشدنی که تنها به علت جنبه‌های رازآمیز و فوق بشری آن پذیرفته شده و درستی یا نادرستی آن به پرسش گرفته نشده است.

خدایان علم و قدرت تام ندارند و مانند انسانها فریب می‌خورند و اشتباه می‌کنند». (علمداری، ۱۳۸۹: ۱۱۱) با آنکه هومر در ایلید از زئوس بعنوان پدر آدمیان و خدایان یاد می‌کند، ولی منظور هومر این نیست که زئوس خالق ایشان است و برای نمونه، زئوس ایزد ایزدان المپ مانند دیگر ایزدان المپی، از دومین نسل خدایان و در میان شش فرزند کرنوس و رئا واپسین پسر است. یونانیان و رومیان بر این پندار بودند که مردمان در دوران پادشاهی کرنوس، سده‌های بسیار دور از درد و رنج می‌زیسته‌اند و در شادی و خرمی جاودانه به سر می‌برده‌اند. در آن دوران زرین، فناپذیران از نفرت و جنگ بی‌خبر بوده‌اند، و همیشه با عشق و حرمت نهادن به یکدیگر، می‌زیسته‌اند و به سالمترین تفریحات و سرگرمیها می‌پرداخته‌اند. مرگ آنان در صلح فرا می‌رسیده و بی‌ترس، به خوابی ابدی و سعادت‌مند فرو می‌رفته‌اند. (اسمیت، ۱۳۸۹: ۷۴) کرنوس که فرزند اورانوس است و پدرش را از تخت پادشاهی جهان به زیر کشیده است، از هاتفی شنیده بود که به دست یکی از فرزندانش از سلطنت محروم خواهد شد. بنابراین هرگاه فرزندی از رئا زاده می‌شد، کرنوس او را می‌بلعید. رئا هنگام به دنیا آمدن ششمین فرزندش، که همان زئوس بود، با همکاری گایا به حیل‌ای متوسل شد. به این ترتیب که شب هنگام، زئوس را زایید و بامداد، قطعه سنگی را که در پارچه‌ای پیچیده بود بعنوان مولود تازه، به کرنوس تسلیم کرد. کرنوس، سنگ را بلعید و برای پرورش زئوس که نجات یافته بود، دیگر مانعی وجود نداشت. زئوس کرنوس را از تخت قدرت به زیر می‌کشد و خود به جای او می‌نشیند. به همین سان، دیگر خدایان هم یا فرزندان زئوس هستند یا فرزند دیگر خدایان. پس نه تنها آفریده شده‌اند، که داعیه آفرینش نیز ندارند. درباره جهان هم باید یادآور شد که هر چه در جهانست، از قبل وجود داشته، و جهان را خدایان نیافریده‌اند؛ تنها کاری که کرده‌اند این بوده که جهان را به تصرف خویش درآورده‌اند. یا در مورد انسان، یونانیان برآنند که انسان نیز همانند دیگر موجودات از دل زمین روییده است و خدایان در

دیو سانسکریت [دیتوس («آسمان»)]، دیس لاتینی («روز»)، و هجای اول یویپتر [«پدر آسمان»] است، و چندی پس از آن، رومیان یویپتر را با زئوس یکی گرفتند. (گرانت، هیزل، ۱۳۹۰: ۳۱۶) او که خدای یکی از اقوام هندواروپایی به‌شمار می‌آمد، در آغاز ایزدی بود اندکی ترسناکتر از دیگر ایزدان. به نظر می‌رسد که اصل زئوس از آخاییها بوده باشد که در ۱۴۵۰ پیش از میلاد، وارد یونان شدند. (کندی، ۱۳۹۰: ۲۵۷) در ایلید، زئوس در کنار دیگر ایزدان از بیشترین قدرت برخوردار است ولی قادر مطلق و یگانه بی‌همتا نیست. برای نمونه، آشیل ناراحت و غمگین از سمتی که آگامنون به او روا داشته به نزد مادرش تیس، از الهه‌های دریا می‌رود، و از او می‌خواهد از زئوس درخواست یاری کند و به پادش بیاورد که به تیس مدیون است:

«به‌راستی چندین بار، در کاخهای پدرت، از تو شنیده‌ام که خویشتن را می‌ستودی و باز می‌گفتی که تنها تو در میان نامیرایان، از کرنوسی، پادشاه ابرهای تیره و تودرتوی، تیره‌بختی و آسیبی مایه‌ی خواری و رسوایی را بازداشته‌ای، در آن هنگام که المپیان دیگر: هرا، پوزئیدون و پالاس آتنا می‌خواسته‌اند که وی را به زنجیر درکشند. اما تو، ای ایزدانو! آمدی که او را از این بندها برهانی و بر فراز المپ سپوسای، آن جاندار صد بازوی را به یاری فراخواندی که خدایانش بریاره می‌نامند و تمامی آدمیان اژئون؛ زیرا بریاره در زور و توان از پدرش برتر بود... در کنار کرنوسی نشست. خدایان فرخنده روز هراسیدند و از آن چشم درپوشیدند که زئوس را به بند درکشند». (هومر، کزازی، ۱۳۸۹: ۱۸) در واقع، در یونان باستان، خدایان ارزش جهانی و خدایی ویژه‌ای ندارند و تنها تفاوتشان با موجودات دیگر نامیرایی و جاودانگی ایشان است. در اندیشه اسطوره‌انگار یونانیان باستان هیچ‌گاه با یگانه‌پرستی روبه‌رو نیستیم.

#### ۲.۱.۴. آفرینشگری

دومین نکته با اهمیتی که در زمینه خداشناسی، در جهان بینی هومر و یونانیان باستان به آن برخورد می‌کنیم این است که خدایان، آفریننده نیستند بلکه خود مخلوق و فرزند خدایان دیگرند. «در اساطیر یونانی، جهان مخلوق خدایان نیست. جهان پیش از خدایان وجود داشته است. خدایان در آغاز با یکدیگر آمیختند و انسان را زادند. سپس با زادگان خود، انسانها زناشویی کردند. از این‌رو آدمیان از نسل خدایانند.

آفرینش او نقشی نداشته‌اند.

### ۳.۱.۴. خدایان مجسم

سومین نکته درخور تأمل درباره خدایان یونان و ایلید هومر، این است که خدایان هومر مجسم و عینی و ملموسند، آنها را می‌توان دید، حضور فیزیکی دارند، وصف‌پذیرند و در زندگی و دنیای مادی انسانها پیوسته سرگرم دادوستد و رفت‌وآمدند. یونانیان برای خدایان خویش سردیها و تندیسهای بسیار ساختند و این خدایان در شهرهای یونان معابد باشکوه داشتند. در ایلید هومر، خدایان سخنان و نیایش انسان را می‌شنوند و به یاری او می‌شتابند؛ چنانکه وقتی آگاممنون دختر شریسه سرور کاهنان را به او باز نمی‌گرداند و او را از خود راند، پیرمرد درمانده، خداوندگار آپولون را چنین به یاری خویش می‌خواند:

«گوش به من فراده، ای خدایی که کمانت سیمین است! ای آن‌که شریسا و سیلابی بس مینوی را نگاهبانی و نیرومند و بی‌هماورد، بر تندوس فرمان میرانی! هان! ای سیمینته! اگر هرگز پرستشگاهی که آنرا به بام فرو پوشیده‌ام، تو را خوش افتاده است؛ و اگر هرگز، به نام و در نیایش تو، رانهای فربه و رزایان و بزبان را فرموده‌ام که در آتش فروسوزند، این خواهش مرا برآور، باشد که چنان باشد که داناییان بهای سرشکهای مرا، در زیر باران تیرهای تو، پردازند!» (هومر، کزازی، پیشین: ۵). آپولون که سخنان سوزناک کاهن پیر معبدش را می‌شنود، چنین به کمک او می‌آید:

«...فوبوس آپولون زاری و نیایشش را شنید. دل پر خشم کمان بر دوش، با ترکشی استوار بسته، از ستیغهای المپ به زیر آمد. تیرها بر شانه‌های این خدای خشمگین و تافته، آنگاه که او راه می‌پیمود، هماهنگ با پویه‌ی وی، آوایی زیر و زنگ‌دار بر می‌آوردند. او شب هنگام

نیز، به‌همان‌سان پیش می‌رفت. بدور از کشتیها کمین گرفت؛ سپس، تیری از ترکش بدر آورد و درانداخت. خروشی زیر و هراس‌آفرین از کمان سیمین برخاست. تیر نخست، به استران و سگان چالاک بازخورد؛ سپس، مردان را تیری تیزپوی درافکند. تیر تن آنان را خست؛ آنچنان که کومه‌ها و خرمن‌های بسیار آتش از سوختن لاشه‌ها باز نمی‌ایستادند. در درازنای نه روز تیرهای خدا بر سپاه روانه شد...» (همان: ۵)

در اشعار هومر، خدایان مستقیم با مردمان و زندگی ایشان سر و کار دارند به‌گونه‌ای که خدایانی چون زئوس، هرا و بویژه پالاس آتنه پیوسته در کار مردمان دخالت می‌کنند، در هنگامه نبرد وارد میدان می‌شوند و از مرگ برخی از میرایان جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند تیر یا نیزه به آنان بخورد. برای نمونه، وقتی پانداروس دلاور کمانگیر تروایی می‌خواهد منلاس را با تیر از میان بردارد، آتنا مسیر تیر را تغییر می‌دهد:

«اما تو را نیز، ای منلاس! خدایان فرخنده روز و نامیرا از یاد نبردند، به‌ویژه دختر زئوس، آن تاراجگر یغما بر. او در برابر تو جای گرفت و تیر تیز پیکان را به سویی دیگر کشانید و بدین‌سان، آنرا از پیکر تو دور داشت؛ به‌همان‌سانی که مامی مگس را از فرزندش، در آن هنگام که آسوده در خوابی نوشین فرو رفته است، از وی دور می‌دارد...» (همان: ۸۱). و باز این خدایان هستند که اگر بخواهند می‌توانند تیر یا نیزه را به بدن کسی درنشانند: «او (دیومد) بدین‌سان سخن گفت و تیری درافکند که آتنا آنرا بسوی بینی پانداروس راه نمود، درست درجایی نزدیک چشم وی. ژوین از میان دندان‌های سپید درگذشت؛ برنز خم‌ناپذیر زبان را از بُن و بیخ فرو برید و نوک تیز از زیر چانه بدر آمد. کماندار از ارباب‌اش فرو افتاد؛...» (همان: ۱۰۷)

یا بارها پیش می‌آید که یکی از خدایان، جنگجویی را از میدان نبرد می‌رباید و او را به جایی امن می‌برد تا از مرگ رهایی یابد:

«...پوست از کوبه‌ی سنگ زبر و ناهموار کنده شد. پس قهرمان [انه] به زانو درآمد و با دست نیرومندش بر زمین تکیه داد. آنگاه شب تاریک دیدگانش را گرفت. بی‌گمان انه، پادشاه جنگاوران، نیز در آنجا از پای در می‌توانست افتاد و جان می‌توانست باخت، اگر دختر زئوس، آفرودیت، مادرش که از هم‌آغوشی با آئشیز در آن هنگام که او گاوانش را می‌چرانید، بدو بار گرفته و وی را زاده بود، او را با نگاه تیز و کاونده‌اش ندیده

● شایگان: «میث» [اسطوره] تاریخ مقدسی است که حکایت از راز آفرینش می‌کند و منشا ازلی هر آیین، هر پندار و کرداری است که در زمان آغاز اساطیری، یک بار برای همیشه، به‌وقوع پیوسته و از آن پس به‌صورت «نمونه» درآمد است؛ یعنی نمونه‌ای که خط‌مشی انسانها و مراسم آیینی و عبادی آنها را تنظیم می‌کند و به آنها اعتبار می‌بخشد.

● آموزگار: «اسطوره را باید داستان و سرگذشتی [مینوی] دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست کم بخشی از آن، از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته شده و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد.»

سیمین را فشرده و شمشیر گرانش را در نیام فرو کرد و با فرمان‌های آتنا به ستیزه برخاست. پس بغدخت به سوی المپ فرا رفت، به کاشانه‌های زئوس سپور، به نزد دیگر خدایان». (همان: ۱۱)

یا در جایی دیگر از ایلید می‌خوانیم که خدایان چنان به انسان نزدیک می‌شوند که انسان‌ها با گستاخی تمام قصد نابودی ایشان را می‌کنند، تا آنجا که نیزه بر کف به ایشان می‌تازند و بر جسمشان زخم می‌زنند. برای نمونه، دیومد پسر تیده که همراه آشیل و آژاکس پسر تلامون، از دلیرترین پهلوانان یونان باستان به‌شمار می‌آید و در جنگ‌های تن‌به‌تن در برابر بزرگترین پهلوانان تروا، چون هکتور و اینه ایستاده و هرگز طعم شکست را نچشیده، چون از پشتیبانی آتنا برخوردار است، به خود جرأت می‌دهد و به آفرودیت و آرس یورش می‌برد. او دست آفرودیت را با نیزه سوراخ می‌کند و به شکم آرس زخم می‌زند:

«اما دیومد، آهنین دل، نیزه در مُشت، سر در پی «قبرسی» نهاده بود؛ او این ایزد بانو را خدایی می‌دانست بی‌بهره از دلآوری؛ و وی را از آن بعبانوان نمی‌شمرد که در پیکار، مردان را فرمان می‌دهند؛ از خدایانی چون آتنا یا ائیبو، آن ویرانگر شهرها. پور تیده‌ی بزرگوار او را، در انبوه پرشمار جنگاوران، دنبال کرد؛ تا به وی در رسید، خیز برداشت و بر جُست و ایزدبانو را با نیزه‌ی بران، در رُستنگاه دست ناتوانش، زخمی زد. نیزه بی‌درنگ پوست او را، در فرجام پهنه‌ی دست، از میانه‌ی جامه‌اش در سُفت؛ جامه‌ای بلند و فراخ که از بویهای خوش بهشتی عطراگین شده بود و «شاریتها»، خود، به رنج و تلاش، آنرا برای وی در یافته بودند. خون مینوی ایزدبانو، «ایشور»، خونی از آن‌گونه که در رگهای خدایان روان است، روان شد و فرو ریخت؛ زیرا خدایان هرگز نان نمی‌خورند؛ هرگز باده‌ی آتش فام نمی‌نوشند؛ از این‌روی، خون ندارند و نامیرایند... آن‌گاه دیومد، آن دلاور به هنگام غریو و ویله‌ی نبرد، با آوایی نیرومند، فریاد برآورد: - ای دُختِ زئوس! از

بود. آفرودیت بازوان سپیدش را بر گرد پور دلبندش حلقه کرده شکنهای جامه‌ی فراخ و بلندش را پیرامون وی در گسترد؛ تا بارویی استوار باشد و راه، در برابر تیرها؛... پس، در نهان، فرزند دلبندش را از آوردگاه بدور برد...» (همان: ۱۰۸)

با آنکه در ایلید همه انسانها توانایی دیدن خدایان را ندارند، ولی برخی از انسانهای ویژه و قهرمانان می‌توانند ایشان را با چشم سر ببینند و حتی با ایشان به گفتگو بنشینند. برای نمونه، هنگامی که جدال و بحث میان آگاممنون و آشیل بالا می‌گیرد و آشیل در میانه دو دریافت و احساس سرگشته می‌ماند که آیا باید شمشیر برآتش را از نیام برکشد و جنگاورانش را برانگیزاند و پسر آتره را از پای درآورد یا خشمش را فرو خورد و بر کین و تافتگیش لگام زند، ایزد بانو آتنا که هر دو سالار را یکسان دوست می‌دارد خود را بر آشیل نمایان می‌کند تا به او یاری رساند که بهترین تصمیم را بگیرد. آشیل که آتنا را می‌بیند، به او می‌گوید:

«هان! ای دختر زئوس سپور! چرا آمده‌ای؟ آیا برای آن آمده‌ای که بی‌شرمی و گستاخی آگاممنون آتره‌ای را ببینی؟ اما من هم اکنون به تو خواهم گفت که چه پیش خواهد آمد؛ در این سخن، بی‌گمان و دل استوارم؛ او سرانجام، به زودی، جان خویش را در راه خودپسندی و نازانیش (فخرفروشی) خواهد نهاد و دم بازپسین را بر خواهد آورد. سپس آتنا، بَعْدُختی (الهه ای) که دیدگانی زنگارگون دارد، در پاسخ وی گفت: من از آسمان آمده‌ام که خشم تو را فرو نشانم، اگر بخواهی از من فرمان ببری. هرا، ایزد بانوی سیمینه بازوی، مرا به نزد شمایان فرستاده است؛ زیرا او به یکسان شما، هر دوان، را دوست می‌دارد و به یکسان گرامیتان می‌شمرد. پس، این ستیزه را به فرجام آر. باشد که دست تو شمشیر برنیهیزد! زیرا من هم اکنون به تو خواهم گفت که چه پیش خواهد آمد: تو روزی سه بار افزون ارمغان‌هایی شکوهمند و گرانبایه دریافت خواهی کرد؛ تا بدانها تاوان ناسزایی را که بر تو روا داشته‌اند، بستانی. پس، برخویش چیره باش و از من فرمان ببر. آشیل بادپای، در پاسخ او، گفت: - ای بَعْدُخت! هر مایه خشم و انگیزختگی که در دل نهفته بدارم، می‌باید فرمان تو را که همگان آنرا گردن می‌نهند، پذیرا باشم. این کار شایسته‌تر و ارزنده‌تر است؛ زیرا آنان که از خدایان فرمان می‌برند، نزد آنان گرامی خواهند بود و خدایان، به یکبارگی، به خواسته‌هایشان گوش فرا خواهند داد. او این سخن را گفت و با همه نیروی دست، دسته



کشتگان بر جای فرو نهاد. هادس، پس از آن، به کاخ زئوس در المپ بس بلند درآمد، با دلی اندوهگین و رنجور از دردی جانگزای؛ زیرا تیر در شانه‌ی نیرومند و فراخ وی فرو رفته بود و جانش را می‌آزرد...» (همان: ۱۱۰).

#### داستان زخم خوردن آرس از دیومد:

«آرس از فراز یوغ ارابه و لگامهای اسبان، نیزه برنرینش را برافراخت و به پیش دریاخت. او، در این زمان، سراپای شور و شرار بود که جان قهرمان (دیومد) را از کالبدش برکند و بستاند. در این هنگام، آتنا، آن بغدخت، که دیدگانی زنگارگون دارد، نیزه را درر بود و در مُشت فرو فشرد، آنرا از ارابه بدور داشت و بدین‌سان، تلاش آرس را بیهوده و نافرجام گردانید. دیومد، آن دلاور به هنگام غریو و ویله‌ی نبرد، به نوبه‌ی خویش، نیزه‌ی برنرین در مُشت، فراجست. پالاس آتنا نیزه را بر فرود پهلوی آرس درنواخت برجایی که او دوال کمر بندش را فرو بسته بود. در آنجا بود که دیومد، سرانجام، توانست پیکر آرس را بخلد و او را زخمی برزند؛ در آنجا بود که او پیکر زیبای او را فرو دید؛ نیز از آنجا بود که او نیزه‌اش را برکشید و دیگر بار در دست گرفت؛ پس آرس برنرین به غریدن آغازید؛ فریاد او آنچنان بلند و نیرومند بود که به فریادی می‌مانست که نه یا ده هزار مرد، نگاه که به ستیزه و ناسازی با یکدیگر برمی‌خیزند، به پرخاش برمی‌آوردند؛ آن ناسازی و ستیزه‌ای که انگیزنده و پدیدآورش آرس است» (همان: ۱۲۶).

#### ۴.۱.۴. خدایان / سرنوشت

بیشتر گفته آمد که خدایان هومر و یونان، قادر متعال و مطلق نیستند؛ برای نمونه، نمی‌توانند سرنوشت خود و دیگران را رقم زنند. شاید المپی‌ها (خدایان) نیروهایی هستند وابسته به نور، سرزندگی و تحرک؛ ولی اختیار عالم در نهایت در دست سرنوشت‌های تاریخ و مرموز است، نه وجودی دانا و خیرخواه. طرح اصلی زندگی را سرنوشت‌هایی رقم می‌زنند که در دست هیچ‌یک از خدایان و حتی زئوس، خدای خدایان نیست. زئوس خود نیز تحت سیطره تقدیر است. هومر می‌اندیشد که تقدیرها خدایان را مقید می‌سازند و چنانند که حتی زئوس هم نتواند تغییرشان دهد. (پارکز، ۱۳۹۱: ۱۸۲) زئوس در سرود هشتم ایلیاد،

هنگامه نبرد و کشتار به در رو! آیا تو را بسنده نیست که زنان بی‌بهره از دلیری را به افسون می‌فریبی؟» (همان: ۱۰۸-۱۰۹)

و هنگامی که آفرودیت برای درمان زخم خود به نزد مادرش ایزد بانو دیومد می‌آید، و لابه می‌کند، مادر او را آرام می‌کند و در پاسخ به ناله‌های او، از رنج‌هایی که آدمیان به خدایان رسانده‌اند، چنین سخن می‌گوید: « - فرزندانم! برتاب و هر چند درد و اندوهت می‌آزارد، آرام باش و بدان تن در ده. ما خدایانی چندیم در میانه‌ی آنان که در کاشانه‌های المپ می‌زیند که ناچار بوده‌ایم از کردارهای آدمیان در رنج افتیم و آنها را برتابیم؛ آدمیانی که آزارها و شکنجه‌هایی سخت را بر یکایک ما روا داشته‌اند. آرس ناچار شد این شکنجه‌ها و آزارها را برتابد، در آن هنگام که پوران آلوئه، اتوس و ایالت پیلتن، وی را در زندانی برنرین، به بندی استوار درکشیدند و او سیزده ماه در آن بند ماند. در آنجا، خدای آرام‌ناپذیر جنگ بی‌گمان از پای درمی‌افتاد، اگر نامادری وی، اریبه‌ی بسیار زیبا هرمس را از ماجرا نیاگاهانیده بود. پس هرمس آرس را که از بندهای سخت و ستوار، نیک، سوده و فرسوده شده و از پای درآمده بود، در نهان برگرفت و رهانید. نیزه‌ها ناچار شد که رنجها و آزارهایی را برتابد، در آن هنگام که فرزند نیرومند و پیلتن آمفیتریون تیری سه شاخه را بر سینه‌ی راست وی نواخت. دردی درمان‌ناپذیر، در آن روز، بر او چیره آمد. نیز هادس دهشتبار ناچار شد رنجها و آزارهایی را برتابد، در آن هنگام که همین قهرمان، پور زئوس سپرور، در پیلوس، پیکر او را به تیری تیز پوی فروسُفت و او را، دردمند، در میانه‌ی

● از دید دورکیم، اسطوره نظامی است دارای وحدت در عقاید و آدابی که در نزد یک جامعه واحد اخلاقی به نام امت گرد می‌آید، یعنی مجموعه پیروان آن عقاید و آداب. دورکیم بر آن است که اسطوره همچون دین، دارای خویشکاری است و نظام اجتماعی روزگار خود را مشروع می‌سازد. به‌زبانی دیگر، ارتباطی نزدیک و ناگسستنی میان تجارب دینی و اساطیری یک قوم با حقایق اجتماعی وجود دارد. دورکیم و پیروانش برآنند که تصورات دینی مردمان ابتدایی هیچ نیست مگر معرفت‌های نمادین نظم اجتماعی.

● اسطوره روایتی است که ضمیر ناخودآگاه انسان هوشمند نخستین، آنرا برای رهایی از فشار ناشناخته‌های هستی و ناآگاهیها بر ذهنش، معنا بخشیدن به زندگی و رسیدن به آرامش، می‌آفریند. در گذر زمان، این روایت مینوی [آن جهانی]، آیینی و مقدس می‌شود، و سپس به دست نظامهای قدرت به گونه خودآگاه، سیاسی می‌شود و حکایتی سیاسی را بیان می‌کند که نظام فرمانبری را برای مردمان معنادار می‌کند، به قدرت طبقات حاکم بویژه شهریاران مشروعیت می‌بخشد و سازمانهای سیاسی، ساختارهای اجتماعی و نظام سلسله‌مراتبی طبقاتی را تبیین، توجیه و تثبیت می‌کند.

ما دیگر خدایان، کار تو را روا و استوار نمی‌داریم. اما مرا هنوز با تو سخنی دیگر هست؛ آنرا نیک در ژرفای جانت درافکن و جای ده: اگر سارپدون را زنده به کانون کاشانه‌اش باز می‌فرستی، اندیشناک آن باش که از آن پس خدایی دیگر نیز بر آن سر بیفتد که پورش را از هنگامه‌ی سخت نبرد در رهاند. راستی را که پوران خدایان نامیرا که پیرامون تروا، شهر بزرگ پیام، می‌جنگند بسیارند و تو دشمنی و کین سهمگین را در دل آنان برخواهی انگیخت. بدین‌سان با آنکه سارپدون در نزد تو گرمی است و دل بر او فرو می‌سوزی، وانهش که در هنگامه‌ی سخت نبرد، به دست پاتروکل، پور منوئیوس، از پای درافتد... او (هرا)، بدین‌سان، سخن گفت و پدر مردمان و خدایان با گفته‌های وی ناساز و ناهمداستان نبود. پس سرشکهایی از خون را بر زمین فرو چکانید؛ تا پوری را که پاتروکل به زودی، در تروای زرخیز و بدور از میهنش از وی می‌ستانید، گرمی بدارد» (هومر، کزازی، پیشین: ۳۶۶).

یا آن هنگام که در سرود نوزدهم، آنجا که اسب آشیل خانتوس که هرا، ایزد بانوی سپیدبازوی، او را سخن گفتن ارزانی داشته، درباره مرگ و پایان کار آشیل که در دست خدایان نیست، با او چنین سخن می‌گوید:

«آری! آشیل توانا! ما این بار نیز تو را از مرگ خواهیم رهانید. اما روز مرگ تو نزدیک است؛ ما را در آن گناهی نخواهد بود؛ آن خواست خدای بزرگ و «سرنوشت» فرمانرواست...» (همان: ۴۴۱)

یا وقتی آگامنون در سرود نوزدهم در پاسخ به

سرنوشت دو جناح متخاصم را در ترازویی زرین وزن می‌کند تا روشن شود که کدام یک به حکم تقدیر پیروز می‌شوند:

«اما آنگاه که خورشید به میانه‌ی آسمان رسید، «پدر» ترازوی زرینش را از هم گشود. در دو کفه آن، دو چوبه‌ی بخت را که با مرگ و سرآمدی سخت نشان زده شده بود در نهاد: یکی برای ترواییان، آن چیرگان بر اسبان و دیگری برای آخاییان برنژین جامه. شاهین ترازو را، آن گزندِ گران و آسیب سترگ، در میانه برآورد؛ کفه‌ی آخاییان فرود آمد و روز سرنوشت، برای آنان فرا رسید. کفه‌ی آخاییان بر زمین، آن مام پرورنده، جای گرفت و کفه‌ی ترواییان تا به سپهر پهناور فرا رفت. پدر خدایان سپس پر طنین غرید و از بلندای کوه ایدا، آذرخشی رخشان و سهمناک را بر سپاه آخاییان درافکند. به دیدن آن آذرخش، سرگشتگی آنان را فرو گرفت و هراسی تیره بر آنان سایه افکند.» (هومر، کزازی، پیشین: ۱۶۸)

چنان‌که می‌بینیم، زئوس نمی‌تواند تصمیم بگیرد، و برای تعیین سرنوشت آدمیان به ترازوی سرنوشت دست می‌یازد. خدایان می‌توانند جنگجویی را تا آن زمان که مرگش به حکم تقدیر فرا نرسیده پشتیبانی کنند، ولی با فرا رسیدن لحظه مقرر، باید او را به سرنوشتها و به ظلمت جهان زیرین (هادس) بسپارند، جایی که هیچ سلطه‌ای بر آن ندارند. (پارکز، پیشین: ۱۸۲) تسلیم‌پذیری زئوس در برابر تقدیر و سرنوشت در سرود شانزدهم ایلیاد، هنگامی که می‌خواهد پسرش سارپدون را از مرگ مقدر رهایی بخشد، بیشتر آشکار می‌شود:

«پور کروئوس (زئوس) که او را اندیشه‌هایی پیچاپیچ است، چون آنان را دید، دل بر آن دو فرو سوخت و هرا خواهر و بانویش را گفت: - ای دریغا! سرنوشت سارپدون که مرا گرمیترین است، آن است که بدست پاتروکل، پور منوئیوس، کشته آید! دلم از دو خواست و گرایه (میل) که از حسهای بیدارم برمی‌خیزد، فرو می‌سوزد: آیا می‌باید او را از نبرد که آکنده از اشک و آه است، زنده برگیرم و در لیبی آبادان و خرّم در نهم، یا هم اکنونش، به‌دستان پور منوئیوس، از پای دراندازم؟ پس هرای گرانمایه که دیدگانی به درشتی میش دارد، او را در پاسخ گفت: - ای کروئوسی هراس‌آفرین! این چه سخنانی است که می‌گویی؟ مردی را که میراست و سرآمدش را از دیرباز سرنوشت رقم زده است، می‌خواهی از مرگ برهانی؟ مرگی که هزاران فریاد دهشیار را از گلوگاه‌ها برمی‌آورد. چنین کن؛ اما

می‌شود که در آن عقول الهی و انسانی می‌توانند رویدادها را مهار کنند، ولی سرنوشت نهایی انسان را نه المپیها، که نیروهایی غیربشری و غیر الهی معین می‌کنند که برگزاری مراسم قربانی و داشتن فضیلت اخلاقی تغییری در تصمیمشان نمی‌دهد. حتی زئوس هم ناگزیر است به فرمان سرنوشت گردن نهد. (پارکز، ۱۳۹۱: ۱۸۳)

در بافت اسطوره‌ای اشعار هومر، انگاره تقدیر که بر زندگی و مرگ انسانها حاکم است، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ تقدیر نه تنها زیر سیطره «زئوس» و دیگر ارباب انواع المپیایی نیست، که با آنها همسنگ است و حتی گاه بر آنها چیره می‌شود. (سوکولوف، ۲۵۳۶: ۱۶)

خدایان در ایلپاد خوی و نهاد انسانی دارند. در کارها، همان عواطف و شهوتهایی که درخور آدمیزادگان است از خود نشان می‌دهند. حتی زئوس وقتی خود را تا رده انسان پایین می‌آورد و در کارهای او دخالت می‌کند، همان ناتوانیها و خطاها و زبونیهایی را که در سرشت انسان است، دارد. یکجا برای آنکه در کارها چاره‌جویی کند هنگامی که همه خدایان به خواب رفته‌اند رنج بی‌خوابی را بر خود هموار می‌کند و جای دیگر وقتی شراب می‌نوشد و نگران میدان جنگ است، سر به سر همسر خود می‌گذارد. خدایان در ایلپاد، انسانهایی نیرومندتر، زیباتر، و بزرگترند، دستخوش عواطف تند می‌شوند، خور و خواب و خشم و شهوت دارند، ستمگر و غدار و حيله‌گرند، نامیرایند، ولی از رنج و گزند معاف نیستند و زخمی هم می‌شوند، در دو صف مخالف قرار می‌گیرند و با یکدیگر پیکار و ستیزه می‌کنند، زئوس بر آنها فرمانروایی جابرانه، وحشتناک و حيله‌گرانه دارد. رویهمرفته این خدایان تا اندازه‌ای درشت و خشن و حتی از لحاظ ارزش اخلاقی پایینتر از قهرمانان بشری‌اند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۱۸۴-۱۸۳)

خدایانی که یونانیان می‌پرستیدند، تجسمی از مهارت و جمال بشری بودند، همچنین، زئوس خدای خدایان المپ فریب می‌خورد، می‌خواهد، هوسباز است و هیچ الهه‌ای و هیچ زن زیبای میرایی از دست شهوت و هوسرانیهای او در امان نیست؛ خدایان هومر، نه خیر مطلق هستند، نه شر مطلق!!!

#### ۲-۴. هستی‌شناسی هومر

نظریه «پیدایش جهان»، چیزی که نزد یونانیان کوسموگونیا نامیده می‌شد، در شعر هومر به‌گونه پراکنده و ابتدایی آن یافت می‌شود. در جایی از ایلپاد

آشیل و توجیه رفتارهای خود و همچنین پیراستن دامان خویش از گناه، همه خطاهای خود را به گردن خدایان و زئوس می‌اندازد، به این نکته اشاره می‌کند که زئوس هم زیر سیطره نیروهای فراطبیعی است:

«...اما من خطاکار نیستم. خطاکاران زئوس، «سرنوشت»، اربینی‌اند که در مه و دمه، به هر سوی می‌روند. آناند که در گرماگرم انجمن، مرا به شیوه‌ای ناساز با آیین مردمی به سرگشتگی دچار آوردند، در آن روز که به دست خویش پاداش آشیل را از وی در ربودم. اما چه می‌توانستم کرد؟ خدایی بود که این همه را به انجام می‌رسانید، دخت خجسته زئوس، آتهی زیانکار که مردمان را به سرگشتگی دچارم آورد و از راه بدر می‌برد. او را پاهایی است بس نغز و نازک؛ زیرا هرگز بر خاک راه نمی‌سپارد؛ همواره بر تارک مردمان راه می‌پوید و آنان را زیان می‌رساند و می‌آزارد.» (همان: ۴۳۱)

نکته جالبی که در دنباله استدلال آگامنون در همین فراز با آن روبه‌رو می‌شویم این است که آگامنون که آخائیان بسیاری را به خاک و خون کشیده، برای پاک کردن دامان گناه‌آلود خود می‌گوید من گناهی ندارم چون آته، زئوس را نیز می‌فریبد، و بدین‌سان هم کردارهای خود را به خدای خدایان آسمان ربط می‌دهد و هم یادآور می‌شود که اگر زئوس را می‌فریبد از او چه انتظار می‌رود: «او دیگری را نیز چون من به بند درکشید: آن کس زئوس بود که روزی او به سرگشتگی دچار آورد؛ زئوس که می‌گویند از همه‌ی آدمیان و خدایان نیرومندتر است.» (همان: ۴۳۱)

یونانیان برترین قدرت حاکم بر جهان را از آن تقدیرهای غیربشری می‌دانستند که اراده‌شان آدمیان و خدایان را یکسان مقید می‌سازد. (پارکز، ۱۳۹۱: ۱۵۸)

بخشی از دنیای هومر به رخدادهایی احتمالی مربوط

● دین در آثار هومر، چندان دینی نیست. فرق خدایان با انسان این است که خدایان زندگی جاوید دارند و نیروهایی فوق بشری‌اند؛ ولی از دیدگاه اخلاق، درخور ستایش نیستند. سقراط و افلاطون بر آن بودند که آثار هومر و هزیود باید منع شود و آموزش داده نشود. ایشان می‌گفتند باید به کودکان چنین آموخت که از خدایان هرگز شرارت سر نمی‌زند، زیرا که خدا صانع همه چیز نیست، بلکه فقط صانع چیزهای خوب است.

● جهان‌بینی هومر و یونانیان عهد باستان، انسان محور است. انسان و سرنوشت او در زمین، مهمترین مسئله جهان‌بینی یونانی و هومری است. ویژگی اصلی آثار هومر [ایلیاد و ادیسه]، انسانگرایی است. در آثار او عاملی برای تحقیر انسان وجود ندارد که او را از مرتبه انسانی فروتر قرار دهد، یا از سوی دیگر امید به خدای گونه شدن را در او برانگیزد. هرچند یونانیان به وجود موجوداتی در جهان باور داشتند که نقش مهمی در زندگی ایشان بازی می‌کردند و باید احترامشان را نگه می‌داشتند، اما اینان تنها بخشی کوچک از جهانی بودند که انسان یونانی با آن سروکار داشت.

در مرتبه دوم و خدا را در مرحله سوم قرار می‌دادند. از دید آنان، خدا و انسان بخشی از طبیعت شمرده می‌شدند؛ ولی انسان را بعنوان موضوعی درخور بررسی تا اندازه‌ای از خدا مهمتر می‌شمردند. یونانیان باستان تحقیق را نخست از طبیعت آغاز می‌کردند، زیرا به نظر آنان انسان را به گونه‌ای درخود گرفته بود و خدا نیز بعنوان علت‌العلل و نیروی محرک در آن قرار داشت. (پارکر، ۱۳۹۱: ۱۶۱) هومر بارها در ایلیاد از زمین بعنوان مام پرورنده یاد کرده است.

#### ۴-۳. انسان‌شناسی هومر

جهان‌بینی هومر و یونانیان عهد باستان، انسان محور است. انسان و سرنوشت او در زمین، مهمترین مسئله جهان‌بینی یونانی و هومری است. ویژگی اصلی آثار هومر [ایلیاد و ادیسه]، انسانگرایی آن است. در آثار او عاملی برای تحقیر انسان وجود ندارد که او را از مرتبه انسانی فروتر قرار دهد، یا از سوی دیگر امید به خدای گونه شدن را در او برانگیزد (همان: ۱۷۶). هرچند یونانیان به وجود موجوداتی در جهان باور داشتند که نقش مهمی در زندگی ایشان بازی می‌کردند و باید احترامشان را نگه می‌داشتند، اما اینان تنها بخشی کوچک از جهانی را که انسان یونانی با آن سروکار داشت اشغال می‌کردند. این موجودات چندان اهمیت نداشتند که برایشان اصول عمده تصویری بسازند و این جهان را با ایشان تقسیم کنند. در جهان‌بینی یونانی، جهان تنها یک مرکز داشت: انسان. یونانیان، آدمیان و خدایان را از یک نژاد می‌دانستند و بر این باور بودند

می‌خوانیم که: اوکئانوس و مادر تنوس یا تئیس زاینده خدایانند. اوکئانوس همان واژه‌ای است که به اقیانوس یعنی نماینده آبهای زمین مشهور شده است و برای هومر شخصیتی خداییست که نماینده دریا یا رود بزرگی است که مرزهای زمین را فراگرفته است و او آنرا سرچشمه همه خدایان می‌داند. ولی این تکه در ایلیاد که در جای دیگر نیز تکرار می‌شود، تنها اشاره‌ای است که اوکئانوس زاینده خدایان معرفی می‌شود. بر سرهم از ایلیاد سیمایی از جهان و هستی به دست می‌آید که می‌توان آنرا چنین خلاصه کرد: آسمان نیم گره‌ای درخشان و سخت است که مانند کاسه‌ای زمین را که مسطح و دایره‌ایست می‌پوشاند. فاصله میان آسمان و زمین دارای دو بخش است. بخش زیرین آن که تا مرز ابرها می‌رسد، اثر یا هوای بخارآلود است، و بخش بالاتر از آن، متشکل است از هوای درخشان آتشناک یا آیثر. زمین نیز در سطح خود ژرف است و پایینترین حد آن به تارتاروس می‌رسد. (خراسانی، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۰۱)

در آثار هومر نشانه‌هایی وجود دارد که اثوشن زمانی نقش بزرگتری در کیهان‌شناسی داشته است. در ایلیاد دوبار به اثوشن اشاره و از آن بعنوان خاستگاه خدایان و همه چیزها و مادر تنوس یاد شده است. این هستی‌شناسی به هستی‌شناسی مصر و بابل و پدید آمدن زمین درجایی که رودها (نماد نرینگی) طغیان می‌کنند و به دریای شور (نماد مادینگی) راه می‌یابند، نزدیک است. (پین‌سنت، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۵) یونانیان، اوسئان را نخستین عنصری می‌دانستند که پیش از جهان پدیدار شده و بر آفرینش نظارت دارد. اوسئان که در اساطیر یونان جایی برجسته دارد، فرزند اورانوس و گایا و نماد ایزدی آب است. اوسئان زمین را چون رودی بسیار بزرگ دربر گرفته است؛ همه چیز از آن پدید می‌آید و در آن می‌میرد. او پدر سه هزار رودخانه‌ایست که به انسان زندگی می‌بخشند و زمین را بارور می‌سازند. (اسمیت، ۱۳۸۹: ۹۳)

بر سرهم، یونانیان هستی را قدیم می‌دانستند و معتقد به آفرینش آن نبودند: هستی از ازل بوده است و تا ابد هم خواهد بود. در این اندیشه، خدایان و انسان هم از طبیعت و زمین پدید آمده‌اند. در یونان، همه چیز بخشی از هستی و طبیعت است. یونانیان طبیعت را محور امور و آنرا بر همه چیز شامل می‌دانستند و اصالت را به زمین و خاک می‌دادند. آنگاه انسان را

بسرعت برود. انسان سه جنس داشت، چون آفتاب و ماه و زمین سه تاینند. مرد در اصل فرزند خورشید بود و زن فرزند زمین و قسم سومی که آن را می‌توانیم «نرماده» بخوانیم فرزند ماه بود که از ترکیب خورشید و زمین ساخته شده بود. همه‌ی اینها مثل اخلاف خود گرد بودند. قدرتشان شگفت‌انگیز بود و بخود سخت مغرور بودند تا بجائیکه بر آن شدند بخدایان حمله برند. داستانی که هومر از اقیالت و اتوس نقل کرده که می‌خواستند بر آسمان برآیند و بخدایان چیره شوند به اینان مربوط است. در شورای آسمان تردید حکم‌فرما شد که با آدمیان چه باید کرد. آیا باید به برق دستور داد تا بیک جهش آنها را بسوزانند چنانکه با غولها این معامله شده بود؟ البته اگر خدایان چنین می‌کردند دیگر آدمی برجا نمی‌ماند تا آنها را پرستش کند و فدیه و قربانی و نیاز بدرگاهشان بفرستد. از آن سو هم گستاخی و جسارت آدمیان برای خدایان قابل تحمل نبود...» (افلاطون، ۱۳۸۷: ۸۱-۸۰) از داستان بالا برمی‌آید که خدایان انسانها را نیافریده‌اند، وگرنه، بی‌گمان آنان را به گونه‌ای می‌آفریدند که برایشان ایجاد مزاحمت نکنند. با این همه، پهلوانان در حماسه - تراژدی هومری، خود را وابسته به خدایان احساس می‌کنند و بر این باورند که خدایان همیشه و در همه جا پیرامون آنان را فرا گرفته‌اند و هر کامیابی و ناکامی، و هر اصابت نیزه به هدف، و هر رهایی از دشمن، اثر لطف یا قهر خدایان است؛ سبب‌ساز هر تصمیم و نتیجه‌گیری درست یا هر خطایی که ذهن را از روشنی بازمی‌دارد، خدایی است. از این‌رو همه فکر ایشان وقف این است که نظر مساعد خدایان را جلب کنند و از خشم آنان مصون بمانند. در نبردها که گاه به پیروزی و گاه به شکست می‌انجامد - بویژه در نبردهایی که وصفشان را در ایلید هومر می‌یابیم - تنگناها و حالات اضطرار کم نیست، ولی پهلوانان هرگز گرانباترین چیزی را که در اختیار دارند - یعنی خود آدمی - برای خدایان قربانی نمی‌کنند. (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۴۸-۴۷)

اگر زئوس آتش را از زمین می‌رباید، از آن‌روست که انسان به آگاهی و شناخت نرسد، زیرا آگاهی انسان تنها سلاحی است که ستونهای امپراتوری زئوس و دیگر خدایان در آسمان و بر زمین را فرو می‌پاشد. در یونان، رابطه انسانها و خدایان رابطه عابد و معبود و خالق و مخلوق، پست و بالا و با ارزش نیست، رابطه دو قدرت جهانی است که برای تسخیر جهان و تغییر سرنوشت خویش می‌جنگند. بنابراین خدایان در یونان بر سرهم رقیب انسانند و می‌خواهند سرنوشت انسان را به‌دست گیرند و مانع بیداری و بینایی و خودآگاهی انسان شوند؛ زیرا انسان با رسیدن به خودآگاهی، در سطح خدایان قرار می‌گیرد و قدرت امپراتوری زئوس (خدای خدایان) را متزلزل می‌کند.

که خدایی انسان را نیافریده، بلکه انسان زاده طبیعت است و بس. در آن جهانبینی، نه‌تنها انسان مولود طبیعت که خدایان نیز مولود طبیعت به‌شمار می‌آمدند: همه چیز از زمین و طبیعت پدید آمده، حتی آسمان هم زاده زمین است و از این‌رو آسمان و موجوداتش نسبت به زمین از اعتبار بسیار کمتری برخوردارند. یونانیان در روزگار هومر بر آن بودند که انسانها و دیگر موجودات، همانند دانه از زمین روییده‌اند و خدا یا خدایانی آنها را نیافریده‌اند. خدایان تنها هنگامی که زمین را با نیروهای خود به تصرف درآوردند، با انسانها آمیزش کردند و نسلهای تازه‌ای از انسان پدید آوردند. هومر هم در ایلید از زئوس با عنوان پدر خدایان و آدمیان یاد می‌کند.

در رساله ضیافت افلاطون، داستانی درباره انسانها و خدایان آمده است که بازخوانی‌اش خالی از لطف نیست:

«در آغاز کلام بگذارید از طبیعت آدمی و آنچه بر او گذشته است چند کلمه بگویم. آدمیان در آغاز تنها نر و ماده نبودند بلکه سه قسم بودند که سومی، هم خواص نری داشت و هم مادگی. اما از آن قسم سوم امروز جز نامی بجا نمانده که آنرا هم در مورد سرزنش و دشنام بکار می‌برند. دیگر آنکه شکل انسان نخستین گرد بود. پشت و پهلوهای او تشکیل دایره‌ای می‌داد. چهار دست داشت و چهار پا. یک سر داشت و دو صورت که به چهار جانب نگاه می‌کرد و بر گردنی گرد قرار داشت و بر آن چهار گوش بود و دستگاه تناسلی هم دو تا داشت. هم می‌توانست بجلو برود و هم به‌عقب، و نیز می‌توانست بکمک چهار دست و چهارپایی که داشت مثل چرخ از هر طرف که می‌خواست بغلطد و

● در یونان، رابطه انسانها و خدایان رابطه عابد و معبود و خالق و مخلوق، پست و بالا و با ارزش و بی‌ارزش نیست، رابطه دو قدرت جهانی است که برای تسخیر جهان و تغییر سرنوشت خویش می‌جنگند. بنابراین خدایان در یونان بر سرهم رقیب انسانند و می‌خواهند سرنوشت انسان را به‌دست گیرند و مانع بیداری و بینایی و خودآگاهی انسان شوند؛ زیرا انسان با رسیدن به خودآگاهی، در سطح خدایان قرار می‌گیرد و قدرت امپراتوری زئوس (خدای خدایان) را متزلزل می‌کند.

● قدرت در یونان مفهومی انتزاعی نیست بلکه یک ابزار مجسم است. قدرت در یونان به صورت چوگانی است که همراه قانون از سوی زئوس به یک تن از تباری ویژه هدیه می‌شود. شاه‌شاهان از آن‌رو که چوگان قدرت را زئوس به تبار او هدیه کرده است، حق فزونخواهی و قدرت‌طلبی ندارد و باید تنها فرماندهی جنگ را داشته باشد و در همه کارها با سران و سالاران مشورت کند. همه کارها در انجمن بزرگان به شور گذاشته می‌شود و همگان می‌توانند در این انجمن به سخنوری بپردازند و نظر خود را بیان کنند و کسی حق تعرض به ایشان را ندارد.

از ورود آریاییان، ارواح مردگان را گرامی می‌داشتند و مراسم مفصل و با شکوهی بر مزار قهرمانان از دست رفته برگزار می‌کردند تا دشمنی‌شان را از بین ببرند و حمایتشان را به خود جلب کنند. بیشتر بر این باور بودند که ارواح بار دیگر به شکل مار مجسم می‌شوند، شاید به این علت که مار از دل خاک بیرون می‌آید؛ آنان همچنین مار را نامیرا و جاودان می‌دانستند و می‌پرستیدند و این پرستش تا اندازه‌ی زیادی از ترس مایه می‌گرفت زیرا بر این گمان بودند که اگر از اجساد به خوبی مراقبت نکنند، ارواحشان به خشم خواهند آمد. از سوی دیگر، باور داشتند که اگر ارواح خوشحال شوند به پرستندگانشان سعادت می‌بخشند و بدین‌سان احسان خود را نشان می‌دهند. کشاورزان یونانی همچنین بر آن اعتقاد بودند که زمین اجساد مردگان را نیز همانند دانه در خود جای می‌دهد. (پارکر، پیشین: ۱۷۱-۱۷۰)

یونانیان در روزگار هومر، بر این باور بودند که روح انسان پس از مرگ به جهان زیر زمین و عالم ارواح «هادس» می‌رود، نه آنکه در گور بماند و مزاحم نسلهای بعدی شود یا آنها را پاداش دهد؛ روح در آنجا می‌ماند و نفوذ و سلطه‌ای بر زندگان ندارد و بنابراین ترس از ارواح، بیجاست. در ایلپاد، مردگان به خاک سپرده نمی‌شوند بلکه جسدشان باید سوزانده شود: «... پس آگاممنون توانا به ایدائوس گفت: ... اما درباره‌ی مردگان! من ترواییان را از سوختن آنها باز نمی‌دارم؛ زیرا نباید آنگاه که کسان مردند، دمی در فروسوختن لاشه‌هایشان و آرامش بخشیدن به روانهایشان درنگ و دیری در کار آورد؛ بی‌هیچ دریغ و

جهان و تغییر سرنوشت خویش می‌جنگند. بنابراین خدایان در یونان بر سرهم رقیب انسانند و می‌خواهند سرنوشت انسان را به دست گیرند و مانع بیداری و بینایی و خودآگاهی انسان شوند؛ زیرا انسان با رسیدن به خودآگاهی، در سطح خدایان قرار می‌گیرد و قدرت امپراتوری زئوس (خدای خدایان) را متزلزل می‌کند (راسخی لنگرودی، ۱۳۹۲: ۳۰). هومر بر آن است که علت بیشتر فجایعی که در جهان بر سر انسان می‌آید تا اندازه زیادی ریشه در کینه بی‌اندازه خدایان از بشریت دارد و بخشی نیز تنها از رفتار بی‌خردانه و نامعقول انسان یا بی‌توجهی او به پرستش خدایان مایه می‌گیرد. (بقایی، ۱۳۸۲: ۵۱)

در یونان باستان، انسانها به مرتبه ایزدی نیز می‌رسیدند و موهبت ایزد شدن نصیب شماری از فناپذیران می‌شد. برخی این موهبت را از یک ایزد می‌گرفتند و برخی دیگر چون از تبار ایزدان بودند به این موهبت دست می‌یافتند. شماری از پهلوانان به اراده ویژه ایزدان به المپ راه می‌یافتند، در آنجا به جاودانگی می‌رسیدند و در زمین نیز مورد پرستش قرار می‌گرفتند. رسیدن به مرتبه ایزدی، کم‌کم به مردان بزرگ تاریخ یونان سرایت می‌کند. آنان در میان ایزدان جای می‌گیرند، برای نسلهای آینده نشانه عظمت گذشته می‌شوند و برای همیشه الگو و نمونه می‌شوند و از رفتار مردمان و دولتها پشتیبانی می‌کنند. (اسمیت، پیشین: ۱۰۵)

#### ۴-۴. فرجام‌شناسی هومر

برای یونانیان، مرگ کمتر تشخیص یافته است. با آنکه پرسفون و هادس بر سرزمین مردگان فرمان می‌رانند، ولی هیچ‌یک از آنان با وجود سنگدلی بی‌اندازه، به‌واقع همان مرگ نیست. حتی ایزد تانتانوس خود مرگ نیست بلکه مرگ‌آور است. در واقع، مرگ در ذهن یونانیان باستان یک ایده تجریدی و احساسی ناشناخته است. برگزاری بسیار دقیق آیین مردگان در یونان، در واقع ستایشی است از ارواحی که از مرز «ناشناخته» گذشته‌اند و بدین‌سان با ایزدان ارتباط مستقیم برقرار کرده‌اند. با این همه، این آیین نمایانگر ستایش آمیخته با ترس از ایزدی که نام آن مرگ باشد، نیست. (همان: ۲۳۰)

یونانیان به ماندگاری روان انسان پس از مرگ اعتقاد راسخ داشتند، به‌گونه‌ای که کشاورزان و بومیان، پیش

این همه، برخی از پهلوانان برجسته، در حدود زمین و بویژه در تراس، یا در سرزمین سیتی نزد هیپربوریانها، یا در جزیره لوسه، جزیره سپید، زندگی تازه‌ای آغاز می‌کردند. جزیره سپید همان جایبست که آشیل و دوستانش پس از مرگ در آنجا رحل اقامت افکنده‌اند. در آنجا روزگار را جاودانه به سرگرمیهای دلخواه خود می‌گذرانند و خوشبختند. توصیف ادبی جهان مردگان رفته‌رفته بیشتر و دقیقتر شد و سرانجام به آنجا رسید که جایگاه نیکوکاران و بدکاران از هم جدا شد (اسمیت، پیشین: ۱۹۸). با این همه، در جهان بینی هومر، مرگ جسمانی یعنی پایان گرفتن فعالیت و زندگی و همه چیز؛ از همین رو ارواح همواره افسوس می‌خورند که دیگر زنده نیستند؛ در کتاب ادیسه وقتی اولیس به دنیای مردگان سفر می‌کند و با آشیل روبه‌رو می‌شود، آشیل به او می‌گوید: بردهٔ مرد تهیدستی در زمین بودن، بهتر از پادشاهی در دنیای مردگان است. آری چنین بوده است فلسفه فرجام انسان در نزد یونانیان باستان.

### بهره سخن

همان‌گونه که در نظام خدایگانی و در بستر اساطیری یونان باستان قدرت از آن زئوس، خدای خدایان الُمپ است و دیگر خدایان هم در قدرت سهمی دارند، روی زمین هم سران قبایل آخایی نمایندگان زئوس و دیگر خدایان بر زمینند. قدرت از سوی زئوس و خدایان به انسان داده می‌شود، قدرت سران و سرداران دارای مشروعیتی الهی است، ولی به هیچ‌وجه خصلتی استبدادی ندارد. قدرت در یونان مفهومی انتزاعی نیست بلکه یک ابزار مجسم است. قدرت در یونان به صورت چوگانی است که همراه قانون از سوی زئوس به یک تن از تباری ویژه هدیه می‌شود. شاه‌شاهان از آن‌رو که چوگان قدرت را زئوس به تبار او هدیه کرده است، حق فزونخواهی و قدرت‌طلبی ندارد و باید تنها فرماندهی جنگ را داشته باشد و در همهٔ کارها با سران و سالاران مشورت کند. همهٔ کارها در انجمن بزرگان به شور گذاشته می‌شود و همگان می‌توانند در این انجمن به سخنوری بپردازند و نظر خود را بیان کنند و کسی حق تعرض به ایشان را ندارد. اگرچه مشروعیت قدرت در ایلید الهی است، ولی شاه‌شاهان باید دارای پهناترین و ثروتمندترین سرزمین و بزرگترین ناوگان جنگی باشد.

درنگ، می‌باید آنان را که زندگانی را وانهاده‌اند در آتش سوخت. باشد که زئوس، شوی تندر آوای هرا، گواه این پیمانهای ما باشد!» (هومر، کزازی، پیشین: ۱۶۲). هومر در ایلید نشان می‌دهد که یونانیان به زندگی پس از مرگ و مقوله روح باورمندند؛ برای نمونه، در سرود بیست‌وسوم، روح پاتروکلوس بهترین دوست آشیل به بالینش می‌آید و با او سخن می‌گوید:

«ای آشیل! تو می‌خسپی و مرا از یاد می‌بری. آنگاه که زنده بودم، مرا به هیچ روی فرو نمی‌نهادی و از یاد نمی‌بردی؛ اما اکنون که مرده‌ام مرا فرو می‌گذاری و پروای من نداری. هرچه زودتر، آیین مرگ را برای من بر پای دار و مرا از دروازه‌های هادس درگذران. روانها که سایه‌ها و پیکره‌های آنانند که در گذشته‌اند و درد و رنجشان در این جهان به پایان آمده است، مرا از خود به دور می‌دارند و وانمی‌نهندم که از رود درگذرم و به آنان ببیوندم. بیهوده است که من پیرامون کاشانه‌ی هادس که درهایی فراخ دارد، به هر سوی می‌روم و سرگردان مانده‌ام. پس دستت را به من بده. من بر خویشتن می‌مومیم؛ زیرا آنگاه که بهره‌ی مرا از آتش به من ارزانی داشتید، من دیگر از نزد هادس بدر نخواهم آمد. راستی را که دیگر از این پس، مانند آن زمان که هر دوان زنده بودیم، از دیگر یارانمان جدا نخواهیم نشست و کارها و نقشه‌هایمان را در نخواهیم سگالید. سرنوشت جان‌آشوب و دلشکن که در روز زادنم مرا فرو گرفته است، در کام خویشم فرو برده است. نیز سرنوشت تو، ای آشیل! همانند خدایان! آن است که در فرود دیوارهای ترواییان، آن مردمان فراخ‌دست و توانگر، از پای درآیی و بمیری...» (همان: ۵۰۳-۵۰۲).

آشیل درحالی‌که می‌کوشد روح پاتروکلوس را در آغوش گیرد، پاسخ می‌دهد که همه خواستهای او را عملی خواهد کرد. روح ناپدید می‌شود و آشیل سرگشته و هاژ و واژ چنین می‌گوید:

«ای دریغا! پس درست است که حتی در کاشانه‌ی هاس، روانی هست و سایه و پیکره‌ی آن، اما بدور از هرگونه زیست‌وری راستین. زیرا سراسر شب، روان پاتروکل تیره روز، نالان و گریان، در کنار من بود. او سفارش‌هایش را، یک‌به‌یک، با من گفت و به شگفتی همانند با خود وی بود.» (همان: ۵۰۳)

یونانیان در آغاز بر آن بودند که روانها در ارب، جهانی تاریک، به سر می‌بردند؛ جهانی که همه چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و همه چیز به آن باز می‌گردد. با

**پانوشتها:**

۱. [شاید به این معنا که اساطیر یونان بیشتر زیر سیطره عناصر مذهبی - هنری و زیبایی شناختی بوده‌اند تا عناصر یکسره مذهبی - پرستشی... نقش ناچیز عناصر مذهبی - پرستشی در اساطیر یونان باستان می‌تواند گویای نقش اندک روحانیان در زندگی افراد جامعه نیز باشد. به وارونه تمام کشورهای شرق باستان، روحانیان در یونان باستان کمتر وظیفه حکیم و دانشمند را در جامعه خویش برعهده داشتند. (سوکولوف، ۱۶:۲۵۳۶-۱۵)]
۲. اریینان خدایان کین هستند، آن هنگام که کرنوس اندام پدرش اورانوس را فرو برد و او را اخته کرد از سرشک خون که بر زمین فرو ریخت زاندند و برآمدند... اینان مردمکشان و هر آن کس را که بر آن است تا سامان جهان را بیاشوبد و در هم ریزد و خدایانی را که سر آن دارند که آدمیان را آگاهی و شناخت نیک راست و درست از آینده بدهند به کیفر می‌رسانند. حتی ژئوس خود نیز از کیفر آنان بر کنار نیست. (کزازی، ۱۳۸۹:۵۶۴)

**منابع:**

- شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، (۱۳۸۷)
- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری - (تهران: پرواز، ۱۳۴۰)
- راسخی لنگرودی، احمد، مهار قدرت: درآمدی بر مفاهیم قدرت، مهار و کنترل قدرت سیاسی، اصول و مکانیزم‌های آن - (تهران: علم، شهریور ۱۳۹۲)
- زرین‌کوب، عبدالحسین، نه شرقی، نه غربی، انسانی - (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۸۸)
- سوکولوف، واسیلی واسیلیویچ، مقدمه‌ای بر سیر فلسفه در جهان باستان، ترجمه مجید کلکنه‌چی، (تهران: پیام، ۲۵۳۶)
- شایگان، داریوش، بت‌های ذهنی و خاطره‌آزلی - (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۹۲)
- علمداری، کاظم، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟ - (تهران: نشر توسعه، چاپ هفدهم، ۱۳۸۹)
- عمویی، حامد و شاهسون، پریچهر، «اسطوره‌شناسی سیاسی در ایران باستان، مطالعه موردی رستم» (نشریه علوم سیاسی، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۸)
- فکوهی، ناصر، انسان‌شناسی هنر: زیبایی، قدرت، اساطیر - (تهران: ثالث، چاپ دوم، ۱۳۹۲)
- کزازی، میرجلال‌الدین، رویا، حماسه، اسطوره - (تهران: نشر مرکز، چاپ ششم، اسفند ۱۳۹۰)
- کندی، دیکسون، دانشنامه اساطیر یونان و روم، ترجمه رقیه بهزادی - (تهران: طهوری، چاپ دوم، ۱۳۹۰)
- گرانث، مایکل و هیزل، جان، فرهنگ اساطیر کلاسیک یونان و روم، ترجمه رضا رضایی - (تهران: نشر ماهی، چاپ دوم، بهار ۱۳۹۰)
- گرمال، پیر، انسان و اسطوره، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، فصل‌نامه هستی، تابستان ۱۳۷۳
- گاتری، دبلیو. کی. سی، تاریخ فلسفه یونان (آغاز - تالس)، ترجمه مهدی قوام صفری - (تهران: نشر سوره، ۱۳۷۵)
- گمپرس، تئودور، متفکران یونانی، ترجمه محمد حسن لطفی، ج ۳، ج ۱ - (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵)
- گرمال، پیر، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، ج ۲، ج ۱ - (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۱)
- مختاری، محمد، حماسه در رمز و راز ملی - (تهران: نشر قطره، ۱۳۶۸)
- هومر، ایلیاد، ترجمه میرجلال‌الدین کزازی - (تهران: نشر مرکز، چاپ هفتم، ۱۳۸۹)
- هومر، ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی - (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۹)

- آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران - (تهران: سمت، چاپ چهاردهم، زمستان ۱۳۹۱)
- افلاطون، ضیافت، ترجمه محمدعلی فروغی، ویراستار و باز ترجمانی از محمد ابراهیمی امینی فر - (تهران: جامی، ۱۳۸۷)
- اسمیت، ژوئل، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه شهلا برادران خسرو شاهی - (تهران: روزبهان، فرهنگ معاصر، چاپ سوم، ۱۳۸۹)
- اسکندری، محمد حسین، مبانی اندیشه سیاسی در اسلام (ج ۱): مبانی هستی شناختی - (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، زمستان ۱۳۹۳)
- اسکندری، محمد حسین و داراب‌لکایی، اسماعیل، پژوهشی در موضع قدرت - (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳)
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست و پاره دویم - (تهران: آگه، چاپ دهم، ۱۳۹۳)
- بقایی (ماکان)، محمد، شرح و بررسی تاریخی ایلیاد - (تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۲)
- پارکز، هنری بمفورد، خدایان و آدمیان (نقد مبانی فرهنگ و تمدن غرب)، ترجمه محمد بقایی (ماکان) - (تهران: قصیده، چاپ دوم، ۱۳۹۱)
- پین‌ست، جان، اساطیر یونان، ترجمه باجلان فرخی - (تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۷)
- خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونان - (تهران: